

مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز
سال پنجم، شماره‌ی دوم، تابستان ۱۳۹۲، پیاپی ۱۶

تحلیل شخصیت در داستان رستم و سهراب

سید کاظم موسوی* جهانگیر صفری** ابراهیم ظاهری***
دانشگاه شهرکرد

چکیده

نقد روان‌کاوی، از نقدهای مهمی است که در بررسی متون ادبی از آن بهره گرفته می‌شود. در این مقاله براساس این نقد، به تحلیل شخصیت سهراب، رستم و کاووس در داستان «رستم و سهراب» پرداخته شده است. ابتدا شخصیت سهراب بر اساس تیپ شخصیتی «پرشور»، واکاوی و آرایه شده. با توجه به ویژگی‌های مشترک بین سهراب و این تیپ شخصیتی، از جمله: قدرت طلبی، شجاعت، اهمیت دادن به اهداف خود، روابط عاشقانه، لذت بردن از درگیر شدن در جنگ قدرت و جدی بودن، بیان گردید که شخصیت سهراب جزو شخصیت‌های پرشور است و رفتار او با توجه به این تیپ شخصیتی، تحلیل شد. در ادامه، دیدگاه فروید درباره‌ی شخصیت و ساختار آن یعنی نهاد، خود و فراخود، بیان شد و سهراب، رستم و کاووس نمادی از آن سه جزو شخصیت دانسته شدند. در این تحلیل، تعارض بین سهراب، کاووس و رستم به تعارض بین نهاد، فراخود و خود، تعبیر شده است.

واژه‌های کلیدی: خود و فراخود، داستان، شخصیت‌های پرشور، نهاد، نقد روان‌کاوی

۱. مقدمه

ماهیت ادبیات را می‌توان بازیافت انسان کامل دانست و پدید آمدن قسمتی از انواع ادبی را نیز می‌توان حاصل نشان دادن خصلت‌ها و ویژگی‌های ابعاد وجودی انسان برشمرد.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی mousavikazem@yahoo.com

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی safari_706@yahoo.com

*** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی zaheri_1388@yahoo.com (نویسنده‌ی مسئول)

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۱/۹/۱

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۱۱/۵

۱۵۲ ————— مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۵، شماره‌ی ۲، تابستان ۹۲ (پیاپی ۱۶)

ادبیات، در ماهیت خود با دانش‌های متعددی رابطه دارد و برای مطالعه‌ی آن، از روش‌های مختلفی استفاده می‌شود. برای واکاوی و دستیابی به واقعیت و حقیقت آن، لازم است علوم مختلفی که با ادبیات در رابطه هستند، مورد بررسی قرار گیرند. از جمله علمی که در مطالعه‌ی ادبیات می‌توان از آن بهره جست، روان‌کاوی است. درباره‌ی رابطه‌ی ادبیات و روان‌کاوی می‌توان گفت: «هر متن ادبی که رفتار انسان را به درستی توصیف می‌کند، محصول ضمیر ناخودآگاه نویسنده است (که ما تمام آثار خلاقانه را تا اندازه‌ای از این دست می‌دانیم) و اصول روان‌کاوی را نیز در برخواهد گرفت؛ چه نویسنده هنگام نگارش اثر به آن اصول، واقف باشد و چه نباشد. از نظر روان‌کاوی، ادبیات و در واقع تمام اقسام هنر، عمدتاً محصول نیروی ناخودآگاهی هستند که در نویسنده، در خواننده و به زعم برخی منتقدان ادبی روان‌کاو معاصر، حتی در کل جامعه در حال فعالیت است.» (تایسن (L. Tyson)، ۱۳۸۷: ۶۹) نقد روان‌شناسی، در ادبیات از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ به گونه‌ای که دکتر زرین‌کوب در زمینه‌ی رابطه‌ی شعر و ادب با روان‌شناسی و اهمیت این نوع نقد، گفته است: «شعر و ادب مسأله‌ای روان‌شناسی است؛ از این جهت، توجه به روان‌شناسی را منتقدان در فهم آثار ادبی بسیار مهم می‌شمارند و آن را مفتاح سایر شقوق و اقسام نقد به‌شمار می‌آورند.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۴: ۸۲) این نوع نقد، قادر است که جنبه‌های مختلف اثر را تفسیر و خواننده را در فهم بیش‌تر اثر یاری کند. «نقد روان‌شناسی قادر است تا بعضی از جوانب و ابعاد اثری را که نقد ادبی گذشته مورد غفلت قرار داده است، برای ما تفسیر کند.» (امامی، ۱۳۷۸: ۱۳۰) یکی از جنبه‌های نقد روان‌شناسی در آثار ادبی، این است که «در نقد روانی آثار باید به شخصیت درونی و نامتعارف اشخاص داستان، انگیزه‌های اعمال آنان، فعالیت‌های درونی آن‌ها و ارتباط این مسایل را با مسایل بیرونی بررسی و تحلیل کرد.» (ذوالفقاری، ۱۳۸۱: ۲۵) از جمله مسایل دیگر در رویکرد روان‌شناسی ادبیات، می‌توان به تجزیه و تحلیل روانی متن اثر، توجه به شخصیت نویسنده و انگیزه‌های او در آفرینش اثر اشاره کرد.

شاهنامه، از جمله آثاری است که زمینه‌های مناسبی برای تحقیقات روان‌شناسی دارد. «شاهنامه به عنوان مجموعه‌ای از اساطیر ایرانی که بخش قابل‌توجهی از باورها، اندیشه‌ها و آرزوهای ایرانیان را در خود جای داده است، بستر مناسبی برای پژوهش‌های روان‌شناختی است.» (اقبال، ۱۳۸۶: ۷۰) در این مقاله نیز به بررسی و

تحلیل شخصیت در داستان رستم و سهراب _____ ۱۵۳

تحلیل شخصیت‌های اصلی داستان رستم و سهراب یعنی کاووس، رستم و سهراب در شاهنامه پرداخته می‌شود و رفتارها و خصلت‌های این اشخاص، بر اساس علم روان‌کاوی مورد بررسی قرار می‌گیرد. بر اساس نظریه‌ی روان‌شناسان، شخصیت انسان دارای سه بعد نهاد، خود و فراخود است. (ر.ک: گنجی، ۱۳۷۸: ۳۱۴) در این مقاله، ضمن تصور شخصیتی واحد برای داستان رستم و سهراب، هر یک از شخصیت‌های اصلی آن (کاووس، رستم و سهراب) نماد یکی از ابعاد این شخصیت، فرض شده‌اند. در این شخصیت، سهراب، نماد نهاد؛ رستم، نماد خود و کاووس، نماد فراخود است که به تناسب ویژگی‌های این سه بعد شخصیتی، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند.

۲. پیشینه‌ی تحقیق

داستان رستم و سهراب یکی از زیباترین داستان‌های شاهنامه است که تاکنون از جنبه‌های مختلف از جمله روان‌شناسانه مورد کاوش و بررسی قرار گرفته؛ اما در هیچ‌یک از این نوشته‌ها، تحلیلی که در این مقاله بیان شده، ارائه نگردیده است. از جمله این تحقیق‌های روان‌شناسانه بر داستان رستم و سهراب، می‌توان به کتاب *پیدا و پنهان مظفر احمدی* (۱۳۸۴) اشاره کرد که نویسنده در این کتاب، کوشیده است به تحلیل شخصیت رستم بپردازد و مکانیزم‌های دفاعی و روانی را که رستم در این داستان استفاده کرده است، بیان کند. در مقاله‌ی «رستم و سهراب، فاجعه‌ی برخورد آرمان و عاطفه» نویسنده سعی کرده است بر کشمکش درونی رستم تأکید کند. از نظر او «در درون جهان‌پهلوان، غوغایی برپاست. نیروی شگرف عاطفه‌ی پدری و مهر به فرزند، او را بر جای نگه‌می‌دارد و قدرت و شور عظیم آرمان ایران‌خواهی او را پیش‌می‌راند و رستم در تلاقی و کشاکش این دو نیروی متضاد، قرار دارد.» (دوستخواه، ۱۳۵۳: ۱۶۲) صنایع نیز داستان را حسادت نسل پیر به نسل جوان، تعبیر کرده است. «از گره‌های بزرگ روانی آدمی، حسادت نسل پیر به نسل جوان است و چیزی است که من عقده‌ی رستم خوانده‌ام. موضوع داستان رستم و سهراب، چیزی جز بیان این عقده‌ی روانی نیست.» (صناعی، ۱۳۴۸: ۱۷۹) از نظر یاحقی در مقاله‌ی «بیگانگی و یگانگی در داستان رستم و سهراب»، جنگ سهراب برای رسیدن به صلح است و فرزندکشی به معنای گذشتن از خویش و پا گذاشتن بر روی عواطف و نموداری از والایی هدف است. (یاحقی، ۱۳۶۶: ۲۹-۳۰) مهدی قریب نیز در مقاله‌ی

«غم‌نامه‌ی رستم و سهراب: تضاد عشق و حماسه»، مسأله‌ی قدرت‌خواهی را مطرح کرده است. (قریب، ۱۳۶۹: ۴۹۶)

۳. شخصیت و عوامل مؤثر در شکل‌گیری شخصیت

شخصیت، حیطه‌ای جداگانه از روان‌شناسی نیست؛ بلکه روان‌شناسی در حقیقت شخصیت‌شناسی است و هدف نهایی یافته‌های روان‌شناسان، دستیابی به شخصیت است. درباره‌ی شخصیت، تعریف و نظریه‌های مختلفی وجود دارد که برای نمونه به یک مورد اشاره می‌شود: «شخصیت سازمان پویا و نسبتاً پایداری است که فرد را از دیگران متمایز کرده و امکان پیش‌بینی رفتار فرد را در موقعیت‌های معین، فراهم می‌کند.» (علی‌پور، ۱۳۸۶: ۳۷) عوامل وراثتی و عوامل محیطی، شاخص‌های مؤثر در شکل‌گیری شخصیت افراد هستند. عوامل وراثتی از طریق ژن‌ها از پدر و مادر به فرد انتقال می‌یابند و منظور از عوامل محیطی، محیط طبیعی، خانواده، اجتماع و ... است. در این زمینه که کدامیک از عوامل مذکور نقش تعیین‌کننده‌تری دارد، نظر یک‌سانی وجود ندارد. گاردنر مورفی «معتقد به آمیختگی کامل عوامل ارثی و عوامل اجتماعی و غیرقابل تفکیک بودن این دو نوع از عوامل است.» (پروین، ۱۳۸۱: ۱۲) کاتل، از دیگر نظریه‌پردازان در این زمینه، بیان می‌کند که «ما هنوز از جزئیات عمل این دو عامل، به قدر کافی اطلاع به دست نیاورده‌ایم.» (سیاسی، ۱۳۵۶: ۳۲۹)

۴. شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان

در تعریف شخصیت آمده است: «شخصیت، افراد و اشخاص و یا قهرمانان داستانی که به خاطر اهمیتی که در ساختار آفرینش داستان دارند، از ارزش هنری فراوانی برخوردار می‌باشند؛ به طوری که هریک از افراد و اشخاص داستان، شبه شخصی است تقلید شده از اجتماع که بیش جهانی نویسنده بدان فردیت و تشخص می‌بخشد.» (براهنی، ۱۳۶۸: ۲۴۹) شخصیت، از مهم‌ترین عناصر داستانی برشمرده می‌شود؛ زیرا شخصیت، مهم‌ترین عنصری است که تم داستان را به خواننده منتقل می‌کند و مهم‌ترین عامل طرح داستان است. (رک: یونسی، ۱۳۶۹: ۳۳۱) نویسندگان، اغلب شخصیت داستان را به دو شیوه به خوانندگان می‌شناسانند: به شیوه‌ی مستقیم و غیرمستقیم. در شیوه‌ی مستقیم، نویسنده یا راوی، خود در مورد شخصیت‌های داستان، شرح می‌دهد و به کمک توضیح‌های

مستقیم نویسنده است که شخصیت‌های داستان شناخته می‌شوند. در شیوه‌ی غیرمستقیم، نویسنده از طریق اعمال و گفت‌وگوهایی که بین شخصیت‌ها صورت می‌گیرد، شخصیت‌ها را معرفی می‌کند. «برای شخصیت‌پردازی غیرمستقیم از کنش، گفتار، مقام، وضعیت ظاهر و محیط، استفاده می‌شود.» (اخوت، ۱۳۷۱: ۴۱) در داستان رستم و سهراب، شخصیت‌های مختلفی وجود دارند که فردوسی هم به صورت مستقیم و هم به صورت غیرمستقیم به شخصیت‌پردازی اشخاص داستان پرداخته است و این مسأله سبب شده تا خواننده بتواند به تحلیل روان‌شناسی این شخصیت‌ها پردازد؛ برای مثال در بیت‌های زیر، ضمن اشاره به تأثیر وراثت در شکل‌گیری شخصیت افراد، خواننده از طریق توصیف‌های مستقیم فردوسی از دوران کودکی سهراب، با ویژگی‌های جسمانی او آشنا می‌شود:

تو گفتی گو پیلتن رستم‌ست	وگر سام شیرست و گر نیرمست
چو یک ماه شد هم‌چو یک‌سال بود	برش چون بر رستم زال بود

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۷۷)

هم‌چنین به صورت غیرمستقیم و در گفت‌وگوهای بین اشخاص داستان، گاهی برخی از ویژگی‌های شخصیتی اشخاص داستان، مشخص می‌شود؛ همان‌گونه که در گفت‌وگوی زیر بین سهراب با مادرش، خواننده به ویژگی‌های سهراب، مانند غرور و سلطه‌جویی، پی‌می‌برد:

برانگیزم از گاه کاووس را	ز ایران ببرم پی طوس را
به رستم دهم تخت و گرز و کلاه	نشانمش بر گاه کاوس شاه

(همان، ۱۷۹)

۵. سهراب و شخصیت‌های پرشور

شخصیت‌های پرشور، افرادی هستند که به دنبال کسب قدرتند. آن‌ها، می‌خواهند که در رأس قدرت قرار بگیرند و افراد دیگر، زیردستان باشند. قانون وضع کردن از دیگر ویژگی‌های آن‌هاست. پرشورها، از بودن در زیردست دیگران، احساس حقارت می‌کنند. این نوع شخصیت‌ها، تنها به هدف خود می‌اندیشند. وسایل رسیدن به هدف، برای آن‌ها مهم نیست و چه بسا که ارزش‌های اخلاقی را برای رسیدن به هدف، رعایت نکنند. از دیگر ویژگی‌های این افراد، شجاعت آن‌هاست که هرگز به سختی‌هایی که به آن‌ها روی می‌آورد، پشت نمی‌کنند و همیشه دوست دارند که در رقابت‌ها شرکت جویند. (ر.ک:

اولدهام و موریس (Oldham & Morris)، ۱۳۸۵: ۴۸۱-۴۸۹) سهراب نیز از ویژگی‌های شخصیت‌های پرشور برخوردار است و خصوصیات او با این نوع شخصیت، متناسب است؛ خصوصیات مانده:

۵. ۱. اهمیت دادن به هدف خود

در نخستین بیت‌هایی که سهراب به گفت‌وگوی با مادرش می‌پردازد، ویژگی‌هایی از شخصیت خود را نشان می‌دهد. او با لحنی پرخاش‌گرانه از مادر، نام پدر را جویا می‌شود و مادرش را تهدید می‌کند، چنان‌چه نام پدر را به او نگوید، او را زنده نخواهد گذاشت:

ز تخم کی‌ام وز کدامین گهر؟ چه گویم چو پرسد کسی از پدر
گر این پرسش از من بماند نهان نمانم تو را زنده اندر جهان
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۷۸)

این شیوه‌ی برخورد او با مادرش در این بیت‌ها، نشان از جایگاه پایین‌تر زن نسبت به مرد در جامعه‌ی آن روزگار نیست؛ بلکه ویژگی شخصیتی خود سهراب را نشان می‌دهد. سهراب تنها به هدف خود می‌اندیشد؛ به آرزوها و خواسته‌های خود اهمیت می‌دهد و دیدگاه دیگران نیز برایش اهمیتی ندارد؛ به همین سبب است که در این داستان، به نظرهای مادرش و جایگاه و منزلت او، احترام نمی‌گذارد. «در بسیاری موارد پرشورها، ارزش‌های اخلاقی را برای رسیدن به هدف‌هایشان رعایت نمی‌کنند.» (اولدهام و موریس، ۱۳۸۵: ۴۸۴)

۵. ۲. قدرت‌طلبی

در آغاز تصور بر این است که سهراب تنها می‌خواهد پدر را بیابد؛ اما در ادامه‌ی داستان، مشخص می‌شود که او از یافتن پدر، هدفی بزرگ‌تر در سر می‌پرواند. وی، به دنبال کسب قدرت است؛ قدرتی که می‌خواهد خود، در رأس آن باشد و در این بین نیز رستم را حاکم ایران بگرداند:

به رستم دهم تخت و گرز و کلاه نشانمش بر گاه کاووس‌شاه

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۷۹)

این‌که سهراب به دنبال کسب قدرت است و می‌خواهد خود در رأس هرم حکومتی قرار بگیرد، از مهم‌ترین ویژگی‌های مشترک سهراب با تیپ شخصیتی «پرشور»

است. «شخصیت‌های پرشور در تبادل‌ها و مراودات با اشخاص، همیشه به صف مقدم توجه دارند و می‌خواهند در رأس، قرار بگیرند. آن‌ها از غریزه‌ای ذاتی برای رهبری برخوردارند، میل به تسلط بر دیگران، در آن‌ها زیاد است.» (اولدهام و موریس، ۱۳۸۵: ۴۸۳) سهراب نیز چنین شخصیتی دارد؛ او قصد دارد که افراد در رأس حکومت را براندازد و خود در رأس قدرت قرار گیرد و پدر را -که قوی‌ترین فردی است که می‌تواند مانع کار او شود- و دارای عنوان جهان‌پهلوانی است، به پادشاهی برساند و خود، جهان‌پهلوان شود و از این طریق، قدرت واقعی و پنهان را به خود، اختصاص دهد. قصد او، براندازی شیوه‌ی حکومتی دیکتاتوری زمان خود نیست؛ بلکه انگیزه‌ی او این است که خود، اداره‌ی حکومت را به دست بگیرد و ایران و توران را به یک کشور تبدیل کند. هم‌چنین مسند حکومت را برای خود نگه‌دارد و همان نظام حکومتی دیکتاتوری را ادامه دهد. این تمایل به دیکتاتوری، در شخصیت همه‌ی اشخاص پرشور دیده می‌شود. «همه‌ی پرشورها به دیکتاتوری گرایش دارند. (همان، ۴۸۴) اشخاص پرشور که سهراب نیز یکی از این تیپ شخصیت‌هاست، تسلیم شدن به یک قدرت بالاتر را برای خود، تحقیر می‌دانند و به طور ناخودآگاه، احساس می‌کنند تا زمانی که کنترل را به دست نگرفته‌اند، قدرتشان را از دست می‌دهند. (ر.ک: همان، ۴۹۱) بنابراین می‌توان گفت که انگیزه‌ی سهراب در به دست گرفتن قدرت و برانداختن کاووس و افراسیاب، ارضای حس برتری جویی خود و برطرف کردن احساس حقارتی است که به سبب زیر دست دیگران بودن، در او ایجاد می‌شد.

از دیگر نشانه‌های حس برتری جویی و قدرت‌طلبی در سهراب، این است که در همه‌جا هنگام صحبت از خود، از جمله‌هایی مانند «من چه می‌کنم»، «من چه‌کاره هستم» و «من رقیبی ندارم» استفاده می‌کند؛ حتی هنگامی که رستم را به خود، مانند می‌کند، به نوعی، خود را - با توجه به این که مشبه به از مشبه، شناخته‌شده‌تر و به نوعی، برتر است - در ویژگی‌های مشترک با رستم، بر او برتر می‌داند. هم‌چنین این مسأله نشان می‌دهد که چه‌قدر او به دنبال ابراز وجود خویشتن بوده که این، از ویژگی‌های اشخاص پرشور است. (همان، ۴۸۳)

به هومان چنین گفت کین شیرمرد	که با من همی‌گردد اندر نبرد
ز بالای من نیست بالاش کم	به رزم اندرون دل ندارد دژم
بر و کتف و یالش همانند من	تو گویی که داننده برزد رسن

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۳۲)

سهراب هنگامی که با مادرش درباره‌ی هدف خود گفت‌وگو می‌کند، آن‌گونه به پیروز شدن خودش امیدوار است که گویی کاووس و افراسیاب هیچ نیستند و او می‌تواند آن‌ها را به راحتی، از مسند قدرت به زیر بکشد و خود به جای آنان تکیه بزند. «زنان و مردان پرشور، به توانمندی‌های خود برای پیروز شدن و به دست گرفتن رهبری، اطمینان فراوان دارند.» (اولدهام و موریس، ۱۳۸۵: ۴۹۱) این اطمینان به توانمندی‌های خود در گفتار سهراب، به وضوح دیده می‌شود:

برانگیزم از گاه کاووس را ز ایران بیرم پی طوس را
بگیرم سر تخت افراسیاب سر نیزه بگذارم از آفتاب

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۷۹)

هنگامی که افراسیاب از نیت سهراب آگاه می‌شود، این‌گونه نقشه‌ی قتل سهراب را می‌کشد:

وزان پس بسازیم سهراب را ببندیم یک شب برو خواب را
(همان، ۱۸۱)

اما این نکته که سهراب، لشکر فرستاده شده از جانب افراسیاب را می‌پذیرد، در حالی که یکی از اهداف سهراب، براندازی حکومت اوست، قابل تأمل است. شاید یکی از دلایل آن، این است که سهراب تنها به هدف خود می‌اندیشیده و وسایل رسیدن به هدف برای او مهم نبوده است. در افراد پرشور «هدف، مهم‌تر از وسیله‌ی رسیدن به آن می‌شود.» (اولدهام و موریس، ۱۳۸۵: ۴۸۴) سهراب لشکر فرستاده شده از سوی افراسیاب را وسیله‌ای برای رسیدن به هدف خود می‌داند. او می‌خواهد با کمک آن لشکر، سپاه کاووس را از بین ببرد. دلیل مهم‌تر، این است که او این لشکر را وسیله‌ای می‌داند تا قدرتمندی خود را نشان دهد. این لشکری که هومان و بارمان به عنوان دو تن از پهلوانان نامی توران، جزیبی از آن هستند، را به عنوان زیردستان خود می‌بیند و این مسئله، حس قدرت‌طلبی و برتر بودن را که در شخصیت سهراب وجود دارد، تقویت و ارضا می‌کند؛ به گونه‌ای که سهراب در هیچ‌یک از نبردهای اولیه و تن به تن که با ایرانیان می‌کند، از این نیروها بهره نمی‌گیرد و این نشان می‌دهد که نیت سهراب، استفاده از قدرت این نیروها برای شرکت در جنگ نبوده است. به نظر می‌رسد، دلیل اصلی پذیرش نیروهای افراسیاب از جانب او، همین مسئله است. شخصیت‌های پرشور «به ساختارهای هر می‌شکل علاقه‌مند هستند که خود در رأس آن قرار داشته باشند. آن‌ها

دستور دادن و قانون وضع کردن را دوست دارند.» (همان، ۴۸۴) توصیف فردوسی از سهراب، در شبی که رستم به لشکرگاه تورانیان می‌آید، این ویژگی را در شخصیت سهراب، به خوبی نشان می‌دهد. سهراب، خود در رأس فرماندهی لشکر ترکان قرارداد؛ پهلوانان ترک، در جایگاه زیردستان او، در کنارش هستند و خدمتکارانی نیز در پیش او، به پای ایستاده‌اند:

چو سهراب را دید بر تخت بزم	نشسته به یک دست او ژنده‌رزم
تو گفستی همه تخت سهراب بود	به‌سان یکی سرو شاداب بود
به ترکان به گرد اندرش صد دلیر	جوان و سرافراز چون نره شیر
پرستار پنجاه با دست‌بند	به پیش دل‌افروز تخت بلند

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۰۸)

سهراب، در هر حالتی در پی ارضای حس قدرت‌طلبی خود بوده است. در چنین شبی که او باید در پی نقشه کشیدن و اندیشه‌ی جنگ با ایرانیان باشد، دیده می‌شود که تمام جنگ‌جویان ترک را به دور خود جمع کرده است؛ خود، در رأس قرار گرفته و پرستارانی نیز در خدمتش به پای خاسته‌اند؛ او را مدح می‌کنند و وی نیز از مدح‌گویی آن‌ها که حس برتر بودن را به او القا می‌کند، لذت می‌برد.

همی یک به یک خواندند آفرین
بر آن برز بالا و تیغ و نگین

(همان، ۲۰۸)

۵.۳. روابط عاشقانه

در جنگ با گردآفرید، برخی دیگر از ویژگی‌های شخصیت سهراب، نشان داده می‌شود. سهراب پس از مقابله با گردآفرید، عاشقش می‌شود:

ز گفتار او مبتلا شد دلش
برافروخت و کنج بلا شد دلش

(همان، ۱۸۷)

این عاشق شدن سهراب به گردآفرید پس از شکست دادن هجیر و گردآفرید، اتفاق می‌افتد؛ این پدیده نشان می‌دهد که سهراب دیگر از سوی آن‌ها احساس خطری نمی‌کرده است. این از ویژگی‌های اشخاص پرشور است که هنگام احساس امنیت، می‌توانند در روابط خود، بسیار عاشقانه ظاهر شوند. (ر.ک: اولدهام و موریس، ۱۳۸۵:

گردآفرید نه تنها از زیبایی جسمی برخوردار است، بلکه عزت نفس و قدرت فراوانی نیز دارد و به جنگ آمدنش نشان از شهامت اوست. داستان گردآفرید و سهراب «تأکید شجاعت و شهامت ایرانیان و خصلت زن ایرانی و نظایر این است» (مرتضوی، ۱۳۶۹: ۳۴):

بدانست سهراب کاو دخترست سر و موی او از در افسرست
شگفت آمدش گفت از ایران سپاه چنین دختر آید به آوردگاه

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۸۶)

اشخاص پرشور عاشق چنین زنانی می‌شوند و آن‌ها را بهترین همسران برای خود می‌دانند. در عاشق شدن سهراب، جدای از ویژگی‌های جسمی گردآفرید «دو چشمش گوزن و دو ابرو کمان»، این ویژگی‌ها نیز مؤثر بوده است. «زنان و مردان پرشور، خواهان همسرانی قابل اطمینان، پذیرنده، قدرتمند، مستقل و با عزت نفس هستند.» (ر.ک: اولدهام و موریس، ۱۳۸۵: ۴۸۶)

۵. ۴. شجاعت و خودبینی

هنگامی که سپاه ایران برای جنگ با سهراب و تورانیان به نزدیکی دژی می‌رسند که سهراب در آن جاست، سهراب، لشکر ایرانیان را به هومان نشان می‌دهد و هومان از تعداد زیاد لشکر ایران، دچار ترس می‌شود:

چو هومان ز دور آن سپه را بدید دلش گشت پر بیم و دم درکشید

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۰۷)

اما سهراب با هومان، چنین شجاعانه سخن می‌گوید:

نبینی تو زین لشکر بی‌کران یکی مرد جنگی و گریز گران
که پیش من آید به آوردگاه گر ایدونک یاری دهد هور و ماه

(همان، ۲۰۷)

در این گفت‌وگوی بین سهراب و هومان، ویژگی نترسی و شجاعت سهراب به روشنی مشخص است. او نه تنها از تعداد زیاد لشکر ایرانیان ترسی به خود راه نمی‌دهد، بلکه ایرانیان را مرد جنگ با خود نمی‌بیند و این، از خصوصیت‌های اشخاص پرشور است که در شرایط خطرناک، با شجاعت و بی‌آن‌که از چیزی ترسی داشته باشند، دست به عمل می‌زنند. (ر.ک: اولدهام و موریس، ۱۳۸۵: ۴۸۳) شخصیت‌های پرشور «هرگز

به درگیری پشت نمی‌نمایند. آن‌ها با اعتماد به نفس عالی، قهرمانانه رقابت می‌کنند.» (همان، ۴۸۰) سهراب، این ویژگی را در تمام صحنه‌هایی که وارد میدان مبارزه می‌شود، از خود نشان می‌دهد. هرکجا که سهراب پا می‌گذارد، لشکر ایرانیان فرار می‌کند. زمانی که رستم، سهراب را به مبارزه در بیرون از لشکرگاه دعوت می‌کند، نه تنها پیشنهاد او را می‌پذیرد و از آن ترسی ندارد؛ بلکه با اعتماد به نفس و شجاعانه، این‌گونه از پیروزی خود سخن بر زبان می‌آورد:

به رستم چنین گفت: رو تا رویم	از این هر دو لشکر به یک‌سو شویم
ز لشکر نخواهیم ما یار کس	که من باشم و تو درآورد و بس
به آوردگه بر مرا جای نیست	تو را خود به یک مشت من پای نیست

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۲۳)

۵. ۵. جدی بودن و مجازات کردن خطاکندگان

افراد پرشور، معمولاً افرادی جدی هستند و در ارتباط خود با دیگران و زیر دستانشان انتظار دارند که آن‌ها وفادار و صمیمی باشند. آن‌ها، اشتباهات، خطاها، اتلاف‌ها و عدم صمیمیت را به هیچ وجه تحمل نمی‌کنند و در مجازات کردن متخلفان، با کم‌ترین مشکلی روبه‌رو نیستند؛ هم‌چنین با کسانی که با آن‌ها صمیمی و راست باشند، سخاوتمندانه برخورد می‌کنند. (ر.ک: اولدهام و موریس، ۱۳۸۵: ۴۹۰) سهراب هنگامی که هجیر را برای معرفی کردن لشکر ایرانیان فرامی‌خواند، با او این‌گونه سخن آغاز می‌کند که اگر راست‌گوی باشد و به پرسش‌هایش درست پاسخ گوید، او را خواهد بخشید و با رفتاری سخاوتمندانه، راست‌گویی او را جبران خواهد کرد؛ اما اگر هجیر دروغ گوید و بی‌وفایی نماید، در مجازات او تعلل نخواهد کرد:

بفرمود تا رفت پیشش هجیر	بدو گفت کژی نیاید ز تیر
سخن هرچه پرسم همه‌راست‌گوی	به کژی مکن رای و چاره مجوی
از ایران هر آنچهت پرسم بگوی	متاب از ره راستی هیچ روی
ور ایدونک کژی بود رای تو	همه بند و زندان بود جای تو

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۱۱)

۵. ۶. عمل از روی خشم

سهراب، پس از این که در گفت‌وگوی با هجیر درباره‌ی لشکر ایران و نیافتن نشانی از رستم، خشمگین می‌شود، به لشکر ایران می‌تازد و کاووس را این چنین تحقیرآمیز، مخاطب قرار می‌دهد:

چرا کرده‌ای نام کاووس کی که در جنگ نه تاو داری نه پی؟
تنت را برین نیزه بریان کنم ستاره بدین کار گریان کنم

(همان، ۲۲۰)

این رفتار سهراب، یکی دیگر از خصوصیات مشترک بین او و شخصیت‌های پرشور است. افراد پرشور معمولاً از روی تکانه‌های خود، واکنش نشان نمی‌دهند؛ مگر آن که خشمگین شوند. در این زمان، کنترل خود را از دست می‌دهند و برخوردی همراه خشونت از خود نشان می‌دهند. خشم آن‌ها می‌تواند که شدید باشد و هم‌چون سلاحی زورمند برای سرکوب دیگران، از آن استفاده کنند. (ر.ک: اولدهام و موریس، ۱۳۸۵: ۴۹۳) سهراب نیز پس از خشمگین شدن، آن‌گاه که کنترل خود را از دست می‌دهد، بر لشکر ایران حمله می‌کند؛ پهلوانان ایرانی را به فرار وامی‌دارد و آن‌گونه که بیان شد، کاووس را تحقیر می‌نماید.

۵. ۷. لذت بردن از درگیر شدن در جنگ قدرت

یکی از صحنه‌های مهیج داستان، قسمت کشتی گرفتن سهراب با رستم است. سهراب رستم را بر زمین می‌زند. هنگام به زمین خوردن رستم، سهراب می‌خواهد او را بکشد؛ اما رستم با فریب دادن سهراب، از مرگ رهایی می‌یابد. سهراب می‌توانست درخواست رستم را نپذیرد و او را بکشد؛ اما چنین کاری را انجام نمی‌دهد. به نظر نمی‌رسد که سهراب چنین کاری را برای رعایت قانون کشتی گرفتن در ایران - به فرض راست‌گویی رستم - رعایت کرده باشد؛ زیرا هدف اصلی او از جنگ با ایرانیان، برانداختن کاووس و در پی آن، قوانین حاکم بر جامعه‌ی ایران بوده که این قانون کشتی نیز جزئی از آن است؛ در نتیجه، سهراب نمی‌توانسته که به این قوانین پای‌بند باشد؛ بنابراین باید به دنبال دلیل‌های دیگری بود. یکی از ساده‌ترین دلایل، این می‌تواند باشد که سهراب معتقد بود در نوبت بعد نیز خود به پیروزی می‌رسد؛ اما دلیل مهم‌تر این است که سهراب شخصیتی پرشور دارد و از این که حریف قدرتمندی یافته و توانسته بر آن

برتری یابد، سرخوش است. او می‌داند که دوباره باید با این پهلوان، مبارزه کند؛ اشخاص پرشور «به طور کلی از درگیر شدن در جنگ‌های قدرت، لذت می‌برند. آن‌ها به جای این‌که در اثر رقابت‌ها فرسوده و استرس‌زده شوند، احساس نشاط می‌کنند.» (اولدهام و موریس، ۱۳۸۵: ۴۸۷) سهراب نیز در پی لذت‌جویی در جنگ با این جنگ‌جوی است. او از پیروز شدن و نشان دادن برتری خود بر رستم احساس لذت می‌کند و از این نشاط چنان سرمست می‌شود که رستم را از یاد می‌برد؛ چنان‌که پس از کشتی گرفتن و شکست رستم، به شکار می‌پردازد:

رها کرد از او دست و آمد به دشت چو شیری که بر پیشش آهو گذشت
همی‌کرد نخجیر و یادش نبود از آن‌کس که با او نبرد آزمون

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۳۵)

بنابراین می‌توان گفت دلیل این‌که رستم در اولین نبرد به دست سهراب کشته نشده، آن بوده است که سهراب می‌خواسته دوباره لذت پیروز شدن بر این حریف قدرتمند را بچشد.

۶. ساختار شخصیت بر اساس دیدگاه فروید

دیدگاه فروید در مورد ساختار شخصیت، یکی از مهم‌ترین نظریه‌های مربوط به ساختار شخصیت است. فروید، برای شخصیت، سه قسمت نهاد (Id)، من (Ego) و من برتر (Super-ego) قایل است. «نهاد» نیرویی است که از مجموعه غرایز اولیه تشکیل می‌شود؛ از اصل لذت پی‌روی می‌کند و نماینده‌ی همه‌ی حالات غیرارادی، ناآگاه و غریزی است. به نظر فروید، هرکس به هنگام تولد، «نهاد» را با خود به دنیا می‌آورد؛ در تمام عمر، با آن به سر می‌برد و آن را اساس شخصیت می‌داند. او وظیفه‌ی «نهاد» را برانگیختن انسان‌ها، برای رفع احتیاج‌های اولیه‌ی زندگی از قبیل گرسنگی، تشنگی، نیاز جنسی و ... می‌داند. «من»، در اثر برخورد «نهاد» با واقعیت و دنیای خارج، به وجود می‌آید. «من» وظیفه‌اش این است که با در نظر گرفتن امکانات و مصلحت شخص، خواسته‌های نهاد را عملی سازد تا سعادت فرد و بقای او، امکان‌پذیر شود؛ اما «من برتر» یا «فرامن» قسمتی از «من» است که در برخورد با محدودیت‌ها و ممانعت‌های اجتماعی تغییر شکل یافته و نمودار ارزش‌های مطلوب اجتماعی، حربه‌ی اخلاق شخصیت و در واقع، همان وجدان اخلاقی است. در میان این سه سطح از شخصیت، وظیفه‌ی «من» از

همه دشوارتر است؛ چرا که باید میان دو سطح دیگر، تعادل ایجاد کند و خواسته‌های آن‌ها را برآورده سازد. (ر.ک: گنجی، ۱۳۷۸: ۳۱۴-۳۱۶) هرچند سهراب، رستم و کاووس در این داستان سه شخصیت متفاوت هستند؛ می‌توان آن‌ها را با توجه به این که انسان، عالم صغیر و جهان بیرون، عالم کبیر است و هرچه در عالم صغیر وجود دارد، در عالم کبیر نیز هست و بر عکس (ر.ک: نسفی، ۱۳۸۱: ۱۰۷)، یک شخصیت فرض کرده و با توجه به ویژگی‌هایشان، آن‌ها را مظهر نهاد، خود و فراخود دانست و تعارض بینشان را به تعارض بین نهاد، خود و فراخود تعبیر کرد.

۶. ۱. سهراب (نهاد)

سهراب، نماد «نهاد» است. او تنها به فکر ارضای خواسته‌های خود است؛ بدون اندیشه قدم در راه می‌گذارد و گاهی اخلاقیات را نیز رعایت نمی‌کند. یکی از ویژگی‌های نهاد، این است که «دائماً می‌کوشد بر سایر جنبه‌های روان یا شخصیت، مسلط شود.» (شعاری‌نژاد، ۱۳۵۴: ۵۶۹) سهراب نیز چنین قصدی دارد. او می‌خواهد همه چیز را زیر سلطه‌ی خود درآورد. هدف وی، براندازی افراسیاب و کاووس است:

بر انگیزم از گاه کاووس را ز ایران بیرم پی طوس را
بگیرم سرِ تخت افراسیاب سر نیزه بگذارم از آفتاب

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۷۹)

هم‌چنین سهراب می‌خواهد رستم را جانشین کاووس کند و او را زیر سلطه‌ی خود قرار دهد:

به رستم دهم تخت و گرز و کلاه نشانمش بر گاه کاووس شاه

(همان، ۱۷۹)

ویژگی‌هایی هم‌چون داشتن خواسته‌های غیرمنطقی، لذت‌جویی، عدم تعقل و تفکر در کارها، خودخواهی و عدم پای‌بندی به اخلاقیات، از جمله ویژگی‌های نهاد هستند که در شخصیت سهراب نیز وجود دارند. یکی از ویژگی‌های نهاد، این است که «نهاد، جنبه‌های منفی و خواسته‌های نامعقول دارد؛ اما در این زمینه‌ها، نهاد غالباً با من و من برتر در تعامل است و عمدتاً تحت کنترل آن‌هاست.» (کریمی، ۱۳۸۴: ۷۵) در داستان رستم و سهراب، خواسته‌ی اصلی سهراب نیز خواسته‌ای غیرمعقول و نامقبول است؛ به همین سبب نیز رستم به فرمان کاووس به کنترل او می‌پردازد. سهراب می‌خواهد

کاووس و افراسیاب را از حکومت برکنار کند و خود و پدرش به جای آن‌ها به حکومت برسند:

به رستم دهم تخت و گرز و کلاه نشانمش بر گاه کاووس شاه
از ایران به توران شوم جنگجوی ابا شاه روی اندرآرم به روی

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۷۹)

غیرمقبول بودن این اندیشه از آنجاست که سهراب پهلوان است و حکومت کردن، جزو خویشکاری‌های او نیست. از جمله وظیفه‌های پهلوانان، دفاع از کشور و پادشاه، آباد کردن و بخشیدن مال است. باید یادآور شد، پهلوانان در عصر حماسی، هیچ‌گاه مقام شاهی را برای خود نمی‌خواهند (حنیف، ۱۳۸۹: ۳۷)؛ اما سهراب، اندیشه‌ی دیگری دارد. او می‌خواهد خود به قدرت برسد و پدر فقط در جایگاه پادشاه بر ایران حکومت کند. وی به این نمی‌اندیشد که برای حکومت کردن علاوه بر قدرت، به چیزهای بسیاری مانند فرّ و نژاد شاهانه نیز نیاز دارد.

لذت‌جویی، ویژگی مهم نهاد است. نهاد، شامل انگیزه‌های حیوانی است؛ انگیزه‌هایی که «از هیچ اصلی به غیر از اصل لذت پیروی نمی‌کنند.» (شاملو، ۱۳۸۸: ۳۳) این لذت‌جویی نیز خود را در رفتار سهراب، به خوبی نشان می‌دهد. در میدان جنگ با گردآفرید، عاشق او می‌شود و در آن‌جا در پی ارضای غریزه‌ی جنسی، کسب لذت و دوری از رنج است:

ز گفتار او مبتلا شد دلش برافروخت و کنج بلا شد دلش

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۸۷)

سهراب در هر شرایط به دنبال لذت بردن است. او پس از جنگ اول با رستم، به جای این که در پی تدارک جنگ فردا با رستم باشد- چنان‌که رستم چنین می‌کند- به فکر جام می و مجلس بزم است و درصدد کاستن از غمی است که سبب ایجاد دردهای روحی در انسان می‌شود:

به شب جام می باید آراستن بباید به می غم ز دل کاستن

(همان، ۲۲۸)

علاوه بر ارضای قدرت، به دلیل همین لذت بردن است که پس از به زمین زدن رستم از کشتن او خودداری می‌کند. در همین صحنه نیز دیده می‌شود که سهراب به شکار و تفریح می‌پردازد و در پی کسب لذت و خوشی و دوری از رنج است:

رها کرد از او دست و آمد به دشت چو شیری که بر پیش آهو گذشت
همی کرد نخجیر و یادش نبود از آن کس که با او نبرد آزمود
(همان، ۲۳۵)

پس از کشته شدن ژنده‌رزم به دست رستم، سهراب نه‌تنها غمی به دل راه
نمی‌دهد؛ بلکه این‌گونه میل خود را به مجلس بزم و شادخواری نشان می‌دهد:
بیامد نشست از بر گاه خویش گران‌مایگان را همه خواند پیش
که گر کم شد از تخت من ژنده‌رزم نیامد همی سیر جانم ز بزم
(همان، ۲۱۰)

نکته‌ی قابل ذکر، این است که این لذت‌جویی و برپاداشتن بزم در میانه‌ی رزم، از
ویژگی‌های ایرانیان است؛ اما در این‌جا ملاک شخص سهراب است. نهاد، تنها به فکر
برآوردن خواسته‌های خود است؛ اما نمی‌تواند فکر بکند. «نهاد نمی‌تواند فکر کند، فقط
می‌تواند بخواهد.» (دارابی، ۱۳۸۸: ۷۳) این خواستن و عدم اندیشه نیز در رفتارهای
سهراب به چشم می‌خورد؛ مانند پذیرش لشکر افراسیاب، فریب خوردن از گردآفرید و
نکشتن رستم. خواسته‌ی اصلی سهراب، از بین بردن افراسیاب است؛ اما گویی نیت
خود را در براندازی افراسیاب، از یاد برده؛ او بدون تعمق، لشکر فرستاده از جانب
افراسیاب را می‌پذیرد و هیچ به این نمی‌اندیشد که ممکن است توطئه‌ای در کار باشد؛
چنان‌که افراسیاب نیز چنین نیتی در سر دارد:

از آن پس بسازید سهراب را ببندید یک شب بر او خواب را
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۸۱)

نهاد، مربوط به بخش ناهشیار شخصیت انسان است. (ر.ک: هافمن، C. Hoffmann، ۱۳۷۹: ۱۲۱) سهراب نیز از شهر سمنگان به ایران لشکر می‌کشد؛ بنابراین
می‌توان سمنگان را در این داستان، به بخش ناهشیار شخصیت تأویل کرد و ایران و
سیستان را بخش هوشیار و نیمه هشیار دانست که کاووس (فراخود) و رستم (خود) در
آن‌جا سکونت دارند.

۶. ۲. رستم (خود)

از دیگر ساختارهای ذهنی شخصیت، «خود» است. «خود را می‌توان قدرت عاقله‌ی
تصمیم‌گیرنده و اجرایی شخصیت دانست؛ زیرا با تعقل و واقع‌بینی، بر هر نوع واکنش

انسان نظارت می‌کند. خود ضمن آن‌که تصمیم می‌گیرد که چه اعمالی باید انجام شود، نوع خواسته و غرایز را هم که باید ارضا شوند یا از ارضای آن‌ها جلوگیری کند، تعیین می‌کند. در حقیقت، خود قاضی واقع‌بینی است که بین تمایلات نهاد و امکانات محیطی موجود برای برآوردن آن‌ها، قضاوت می‌کند.» (شاملو، ۱۳۸۸: ۳۴) از نظر فروید، خود منطقی، عقلایی و قوه‌ی اجرایی شخصیت است. (ر.ک: پروین، ۱۳۸۱: ۷۰) رستم نیز چنین ویژگی‌هایی دارد. خردمند بودن و بر اساس منطق عمل کردن - بر خلاف سهراب که بیش‌تر احساسی است - از ویژگی‌های اوست. «رستم نه تنها پهلوان پهلوانان که بخرد و فرزانه و دادگر و جنگنده با ستم‌ها و بیدادهاست.» (رحیمی، ۱۳۷۶: ۲۱۲-۲۱۳) رستم، مظهر خود است؛ هم‌چون خود، بر اساس خرد و منطق عمل می‌کند و همان‌گونه که خود در خدمت فراخود است، رستم نیز تحت فرمان کاووس است. سبب این‌که سهراب به دنبال رستم می‌گردد، این است که سهراب برای رسیدن به امیال خود به رستم نیاز دارد؛ چرا که امیال نهاد از طریق خود، برآورده می‌شوند. «عمل خود این است که تمایلات نهاد را بر اساس واقعیت و خواسته‌های فراخود بیان و ارضا کند.» (پروین، ۱۳۸۱: ۷۰) تکانه‌های خود در مسیرشان به سوی ارضا باید از میان سرزمین خود «من» عبور نمایند. (ر.ک: فروید (A. Freud)، ۱۳۸۲: ۱۱) چنان‌چه خواسته‌های نهاد، غیرمنطقی باشد، خود از برآوردن آن‌ها اجتناب و جلوگیری می‌کند و این عامل، سبب ایجاد تعارض بین نهاد و خود می‌شود. رستم نیز در برابر خواسته‌ی سهراب، تسلیم نمی‌شود؛ همان‌گونه که خود، در مقابل خواسته‌های غیرمنطقی نهاد می‌ایستد. «تکانه‌های غریزی با سرسختی و انرژی خاص خود به دنبال کردن اهدافشان ادامه داده و به امید این‌که با یک حمله‌ی غافل‌گیرکننده من [خود] را تسلیم نمایند، خصمانه به درون من هجوم می‌برند. من هم به نوبه‌ی خود بدگمان شده و به حمله‌ی متقابل و هجوم به سرزمین او دست می‌زنم. هدف من این است که به وسیله‌ی اقدامات دفاعی مناسبی که برای حفظ امنیت مرزهای خود طراحی کرده، غرایز را برای همیشه از کار بیندازد.» (همان، ۱۲) همان‌گونه که دیده می‌شود، سهراب به لشکرگاه کاووس که رستم در آن است، هجوم می‌آورد. رستم او را دعوت می‌کند که از لشکرگاه به دشت بروند و در آن جا با هم بجنگند. در جنگی که بین رستم (خود) و سهراب (نهاد) درمی‌گیرد، ابتدا رستم شکست می‌خورد:

بزد دست سهراب چون پیل مست برآوردش از جای و بنهاد پست

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۳۴)

اما سهراب او را نمی‌کشد. بر اساس این دیدگاه، یکی از علت‌هایی که سهراب هنگام مغلوب کردن رستم، او را نمی‌کشد، این است که سهراب (نهاد) بر رستم (خود) غالب شده است و نهاد، قصد کشتن خود را ندارد. او می‌خواهد که بر خود چیره شود تا خواسته‌هایش برآورده شود. سهراب نیز به چنین هدفی رسیده است. هم‌چنین خود نباید کشته شود؛ چراکه با کشته شدن خود، شخصیت به مرحله‌ی جنون می‌رسد. «به زعم فروید، اگر من [خود] متلاشی شود، فرد به مرحله‌ی جنون می‌رسد؛ زیرا من، محور هستی شخصیت است و با از بین رفتن آن، انسان با دنیای واقعی، قطع ارتباط می‌کند.» (دارابی، ۱۳۸۸: ۴۰) با کشته شدن رستم نیز جامعه دچار بی‌نظمی می‌شود و ایرانیان نابود می‌گردند. گودرز نیز در سخنان خود با کاووس، به موضوع نابود شدن ایرانیان، در صورت نبودن رستم اشاره می‌کند:

به کاووس کی گفت رستم چه کرد کز ایران برآوردی امروز گرد

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۰۲)

خود به ارباب، خدمت می‌کند و همواره بین درخواست‌های متضاد نهاد و فراخود، میانجی‌گری می‌کند و سازش ایجاد می‌نماید. (ر.ک: شولتز (Schultz)، ۱۳۸۹: ۶۱) رستم نیز در جایگاه «خود» در خدمت کاووس است؛ تحت فرمان اوست و به دستور او، در مقابل سهراب می‌ایستد:

وزین ناسگالیده بدخواه نو دلم گشت باریک چون ماه نو

بدین چاره جستن تو را خواستم چو دیر آمدی تندی آراستم

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۰۵)

هرچند وظیفه‌ی خود، ایجاد سازگاری بین نهاد و فراخود است، اگر خواسته‌های نهاد، غیرمنطقی باشد، خود به جانبداری فراخود در مقابل نهاد می‌ایستد؛ رستم نیز چنین است. او به حمایت از کاووس، در برابر سهراب، لشکرآرایی می‌کند. «خود با مبنا قراردادن اصل واقعیت، سعی می‌کند بین نهاد و فراخود، توازن برقرار کند؛ ولی اغلب، نمی‌تواند و در واقع، بیش‌تر خواسته‌های نهاد را سرکوب می‌کند.» (پاینده، ۱۳۸۱: ۲۹) البته خود در برابر دستورهای فراخود، همیشه تسلیم نیست و گاهی نیز به سبب عدم پی‌روی از فراخود، بین آن دو تعارض به وجود می‌آید. «من حد وسط را می‌گیرم؛ نه

اجازه‌ی عنان گسیختگی به نهاد می‌دهد و نه اجازه‌ی زورگویی به فرمان. (محمدی، ۱۳۸۹: ۴۵) هنگامی که رستم، نامه‌ی کاووس را دریافت می‌کند، مدتی در اجرای دستور کاووس، تأخیر می‌کند و در حقیقت، درخواست کاووس را به تعویق می‌اندازد. این مسأله، موجب کشمکش بین رستم و کاووس می‌شود. کاووس خشم خود را به رستم، این‌گونه نشان می‌دهد:

رستم که باشد که فرمان من کند سست و پیچد ز پیمان من
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۹۹)

و نهایت خشم رستم، این‌چنین به تصویر کشیده می‌شود:

چه خشم آورد؟ شاه‌کاووس کیست؟ چرا دست یازد به من؟ طوس کیست؟
(همان، ۲۰۰)

بنابراین دیده می‌شود که رستم (خود) در برابر کاووس (فراخود)، تسلیم مطلق نیست. خود به دلیل فشار از جانب نهاد و فراخود، دچار اضطراب می‌شود. رستم نیز از زمانی که نامه‌ی کاووس را می‌خواند، دچار بحران روحی و اضطراب می‌شود. از جانبی، از کاووس (فراخود) دستور دارد که با سهراب، بجنگد و از سوی دیگر، رستم نمی‌خواهد به جنگ سهراب برود. هم‌چنین نمی‌تواند به خواسته‌های سهراب نیز تن دردهد و او را به هدفش برساند؛ در نتیجه، دچار کشمکش روحی می‌شود. خود نیز در بین نهاد و فراخود، چنین وضعیتی دارد. «خود بی‌چاره، وضعیت دشواری دارد؛ از سه طرف، تحت فشار است و سه خطر، آن را تهدید می‌کند: نهاد، واقعیت و فراخود. نتیجه‌ی گریزناپذیر این برخورد، اضطراب است. (ر.ک: شولتز، ۱۳۸۹: ۶۲) فروید به سه نوع اضطراب: واقعی، روان‌رنجور و اخلاقی، معتقد است. رستم دارای اضطراب اخلاقی است؛ چرا که این بحران روحی و اضطرابی که او بدان دچار شده، به دلیل تعارض بین سهراب و کاووس است و اضطراب اخلاقی نیز «از تعارض بین نهاد و فراخود ناشی می‌شود.» (همان، ۶۴) اضطراب در فرد نیز نشان این است که «خود تهدید شده است و اگر دست به کار نشود، امکان دارد، خود ساقط شود. خود چگونه می‌تواند از خودش محافظت کند؟ چند گزینه وجود دارد: گریختن از موقعیت تهدیدکننده؛ جلوگیری از نیازهای تکانشی که علت خطر است یا اطاعت کردن از احکام وجدان» (همان، ۶۴). رستم در جایگاه خود، در اولین تهدیدی که از جانب کاووس (فراخود) احساس می‌کند:

بگیر و ببر زنده بر دار کن وز او نیز با من مگردان سخن
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۹۹)

از درگاه کاووس (فراخود) بیرون می‌رود و می‌گریزد:

به در شد به خشم اندر آمد به رخس منم - گفت - شیراوژن و تاج‌بخش
به ایران نبیند ازین پس مرا شما را زمین پر کرکس مرا
(همان، ۲۰۰-۲۰۱)

اما اضطراب رستم با این فرار کردن، کم نمی‌شود. او از این واقعیت که در درونش است و از زبان گودرز می‌شنود، نیز دچار اضطراب و رنج است:

کزین ترک ترسند شد سرفراز همی گوید این گفته هرکس به راز
(همان، ۲۰۴)

رستم برای رهایی از اضطراب، راه دیگری در پیش می‌گیرد. او به درگاه کاووس بازمی‌گردد:

از این ننگ برگشت و آمد به راه گرازان و پویان به نزدیک شاه
(همان، ۲۰۵)

به دستور کاووس (فراخود) تن درمی‌دهد و در برابر نیاز تکانشی که از جانب سهراب (نهاد) است، می‌ایستد. هم‌چنین خود برای رهایی از اضطراب که در اثر نهاد و فراخود در او ایجاد می‌شود، از مکانیسم‌های دفاعی بهره می‌گیرد. «در نظریه‌ی فروید، «خود» برای حفظ و بقای شخصیت، به ابزارها و وسایلی مجهز است که به آن‌ها «مکانیسم‌های دفاعی» می‌گویند. این مکانیسم‌ها شیوه‌های ناخودآگاه و غیرارادی برای کاهش اضطراب هستند و در واقع، نوعی خودبینی و توجیه‌ند و به مسخ واقعیت‌ها می‌پردازند. به همین دلیل این روش‌ها، روش‌هایی غیرمعقول و نامناسب هستند.» (کریمی، ۱۳۸۴: ۸۰) رستم نیز برای رفع اضطراب درونی خود از برخی از این مکانیسم‌ها استفاده کرده است. وی پس از خواندن نامه‌ای که از جانب کاووس به دست او رسیده، «بی درنگ سهراب را مجسم می‌کند؛ اما به دستاویز یکی از مکانیسم‌های دفاعی روانی به نام «انکار»، چنگ می‌زند» (احمدی، ۱۳۸۴: ۳۱) و خود را می‌فریبد که سهراب هنوز کودک است و مرد جنگ نیست:

هنوز آن گرامی نداند که جنگ توان کرد باید گه نام و ننگ

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۹۷)

یکی دیگر از مکانیسم‌هایی که رستم استفاده می‌کند، «فرافکنی» است. «فرافکنی زمانی به عنوان مکانیسم دفاعی به‌کاربرده می‌شود که تحریکات غیرقابل قبول فرد به دیگران نسبت داده شود. (راس (A. Ross)، ۱۳۷۵: ۸۲) رستم که از زمان رویارویی با سهراب همیشه او را فریفته و در گفتن رسم کشتی گرفتن، به سهراب دروغ گفته است، صفت فریب دادن را به سهراب نسبت می‌دهد. (ر.ک: احمدی، ۱۳۸۴: ۵۶):

بدو گفت رستم که ای نام‌جوی نبودیم هرگز بدین گفت‌وگوی
ز کستی گرفتن سخن بود دوش نگیرم فریب تو زین در مکوش

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۳۳)

رستم هم‌چنین از مکانیسم «درون‌فکنی» بهره می‌گیرد. «درون‌فکنی حالتی است که شخص، خوبی‌ها یا موفقیت‌های دیگران را به خود نسبت داده یا آن‌ها را از خود می‌داند. حالت فردی که مدام دم از این می‌زند که فلانی را من به این‌جا رسانده‌ام.» (کریمی، ۱۳۸۴: ۸۱) رستم هنگامی که از درگاه کاووس با خشم بیرون می‌رود، به تخت نشستن پادشاهان و به صورت غیرصریح به پادشاهی رسیدن کاووس را از جانب خود می‌داند و به خود نسبت می‌دهد:

به‌در شد به خشم اندر آمد به رخش منم-گفت- شیراوژن و تاج‌بخش
چه خشم آورد؟ شاه‌کاووس کیست؟ چرا دست یازد به من؟ طوس کیست؟

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۰۰)

۳.۶. کاووس (فراخود)

از نظر فروید، «فراخود» سومین ساختار شخصیت است. «نیروهای سومی هم وجود دارند؛ احکام یا عقاید قدرتمندی که عمدتاً ناهوشیار هستند- که در کودکی فرا می‌گیریم: عقاید درست و غلط ما. ما این اخلاقیات درونی را وجدان می‌نامیم. فروید آن را فراخود.» (شولتز، ۱۳۸۹: ۶۱) در بین کاووس و فراخود نیز ویژگی‌های مشترکی دیده می‌شود که می‌توان کاووس را نماد این جنبه از شخصیت دانست. هدف اصلی فراخود «جلوگیری و بازداري تمایلات نهاد است؛ به ویژه آن‌هایی که به شدت با معیارهای اجتماعی در تضادند.» (شاملو، ۱۳۸۸: ۳۴) کاووس نیز در مقابل خواسته‌های سهراب می‌ایستد؛ به او اجازه‌ی کسب لذت نمی‌دهد و به هر شیوه می‌خواهد که امپال او را سرکوب نماید. این عامل، سبب تعارض بین آن‌ها می‌شود. به عقیده‌ی فروید، تعارض بین نهاد و فراخود همیشه وجود دارد؛ زیرا غرایز برای ارضا، فشار می‌آورند و

فراخود در جایگاه تحریم‌های جامعه، چنین ارضایی را محدود می‌کند. (ر.ک: شولتز، ۱۳۸۹: ۶۴) کاووس، در جایگاه فراخود، می‌خواهد که از ارضای خواسته‌های نهاد (سهراب) جلوگیری کند؛ اما برای ممانعت از برآورده شدن خواسته‌های نهاد، به نیروی دیگر یعنی خود (رستم) نیاز دارد. «خود باید تعارض بین درخواست‌های نهاد و قید و بندهای جامعه یا فراخود را کاهش دهد.» (همان، ۶۴) به همین سبب است که کاووس (فراخود) برای مقابله با سهراب (نهاد)، به رستم (خود) نامه می‌نویسد و از او می‌خواهد که برای جنگ با سهراب (نهاد)، به درگاه او بیاید:

چو نامه بخوانی به روز و به شب مکن - داستان را - گشاده دو لب
مگر با سواران بسیارهوش ز زابل برانسی، بر آری خروش

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۹۵)

هنگامی که سهراب به لشکرگاه کاووس می‌تازد، بدین گونه به ناتوانی کاووس در جنگ با خود اشاره می‌کند:

چنین گفت با شاه آزادمرد که چون است کارت به دشت نبرد؟
چرا کرده‌ای نام کاووس کی که با جنگ نه تاو داری نه پی؟

(همان، ۲۲۰)

اما کاووس خود با سهراب درگیر نمی‌شود و برای مقابله با او از رستم کمک می‌خواهد:

یکی نزد رستم بریید آگهی کزین ترک شد مغز گردان تهی

(همان، ۲۲۱)

فراخود دنباله‌رو اصول اخلاقیات است و از جمله ویژگی‌های او، سنگ‌دلی، ظالم بودن، شدت عمل، غیرمنطقی بودن و اصرار بر اطاعت است. (شولتز، ۱۳۸۵: ۶۱) کاووس نیز این گونه است: «در بلخ سکونت داشت و کشور را از هجوم بیگانگان حفظ می‌کرد؛ اما بسی از بزرگان را به قتل آورده بود؛ چه، مردی تندخوی و سخت‌گیر بود.» (صفا، ۱۳۸۴: ۵۱۰) کاووس، اطاعت نشدن از طرف دیگران را بر نمی‌تابد. هنگامی که رستم بر اساس دستور او عمل نمی‌کند و برای جنگ با سهراب دیر به نزد کاووس می‌آید، کاووس بر او خشم می‌گیرد. فردوسی نیز این گونه شدت عمل کاووس را در برخورد با رستم نشان می‌دهد:

بگیر و ببر زنده بر دار کن وز او نیز با من مگردان سخن

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۹۹)

کاووس، با این شدت عمل با رستم برخورد می‌کند و علت این است که «فراخود عقوبت سختی را برای تخلف از اصول خود می‌طلبد.» (شولتز، ۱۳۸۹: ۶۴)

کاووس، غیرمنطقی است و در کارهای خود خرد را ملاک عمل قرار نمی‌دهد؛ چنان‌که گودرز این چنین به بی‌خرد بودن او اشاره می‌کند:

کسی را که جنگی چو رستم بود بی‌آزارد او را خرد کم بود

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۰۰)

گودرز در گفت‌وگو با رستم، صفت بی‌مغزی را که نتیجه‌ی آن بی‌منطقی است، برای کاووس به کار می‌برد:

تو دانی که کاووس را مغز نیست به تیزی سخن گفتنش غز نیست

(همان، ۲۰۳-۲۰۴)

فراخود، ظالم و سنگ‌دل است و هدف آن، برخلاف خود، به تعویق انداختن خواسته‌های نهاد نیست؛ بلکه می‌خواهد از برآورده شدن خواسته‌های نهاد، به صورت کامل جلوگیری شود. (ر.ک: شولتز، ۱۳۸۹: ۶۲) در پایان نیز رستم (خود) نمی‌خواهد سهراب (نهاد) کشته شود؛ چنان‌که برای جلوگیری از مرگ سهراب به دنبال نوش دارو می‌فرستد:

از آن نوش دارو که در گنج توست کجا خستگان را کند تن درست

به نزدیک من با یکی جام می سزد گر فرستی هم‌اکنون به پی؟

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۴۲)

اما کاووس از دادن نوش دارو سر‌باز می‌زند و خواهان کشته شدن سهراب است. این کشته شدن سهراب، نمادی از جلوگیری کامل از برآورده شدن خواسته‌های اوست. چیزی که فراخود می‌خواهد و این موضوع نیز از سنگ‌دلی و شدت عمل کاووس، حکایت دارد.

فراخود از یک جانب با تظاهرات نهاد مخالف است و از سوی دیگر می‌خواهد که معیارهای اخلاقی را جانشین معیارهای منطقی خود کند و به عبارت دیگر، کمال‌طلبی را بر واقع‌بینی ترجیح دهد. (ر.ک: شاملو، ۱۳۸۸: ۳۵) این تعارض نیز در بین کاووس، رستم و سهراب وجود دارد. کاووس با خواسته‌های سهراب مخالف است. هنگامی که

می‌بیند سهراب به دست رستم سرکوب شده است، با توجه به این‌که هدف او، سرکوب کامل سهراب است، برای او نوش دارو نمی‌فرستد. در عین حال در این صحنه، تعارض او با رستم نشان داده می‌شود؛ او می‌ترسد از این‌که کمال طلبی‌اش از جانب رستم با کمک سهراب مورد تعرض قرارگیرد؛ بنابراین این مسأله نیز در نفرستادن نوش دارو بی‌تأثیر نبود:

شود پشت رستم به نیروترا هلاک آورد بی‌گمانی مرا
شنیدی که او گفت کاوس کیست گر او شهریارست پس طوس کیست؟
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۴۲)

۷. نتیجه‌گیری

با توجه به این‌که فردوسی با هنرمندی بی‌مانند خود به توصیف رفتارهای اشخاص مختلف در شاهنامه پرداخته و علاوه بر توصیف ظاهر افراد، درونیات آن‌ها را نیز به تصویر کشیده است؛ بنابراین می‌توان به تحلیل روان‌کاوانه‌ی شخصیت‌های شاهنامه پرداخت. با تحلیل ویژگی‌های سهراب و با توجه به خصوصیات او مانند قدرت‌طلبی، لذت بردن از درگیرشدن در جنگ قدرت، عمل از روی خشم، روابط عاشقانه، جدی بودن، مجازات خطاکندگان، شجاعت و خودبینی، می‌توان گفت که او جزو اشخاص «پرشور» بوده است و رفتار او را می‌توان بر اساس این تیپ شخصیتی مورد تحلیل قرارداد. فروید برای شخصیت انسان سه ساختار ذهنی نهاد، خود و فراخود در نظر گرفته بود و از نظر او، در یک فرد سالم این سه ساختار باید به گونه متحد با هم عمل کنند؛ چنان‌چه یک نظام، قدرت بیش‌تری بیابد، این نظام دچار آسیب می‌شود. در این مقاله نیز سهراب، رستم و کاووس، نمادی از این سه ساختار شخصیت در نظر گرفته شدند و تعارض بین آن‌ها به تعارض بین نهاد، خود و فراخود تأویل گردید.

فهرست منابع

مظفر، احمدی. (۱۳۸۴). *پیدا و پنهان، تحلیلی روان‌شناختی بر داستان رستم و سهراب*. اصفهان: مهرافروز.

اخوت، احمد. (۱۳۷۱). *دستور زبان داستان*. اصفهان: فردا.

- اقبال، ابراهیم و همکاران. (۱۳۸۶). «تحلیل داستان سیاوش بر پایه‌ی نظریات یونگ». پژوهش زبان و ادبیات فارسی، سال ۴، شماره ۸، صص ۶۹-۸۵.
- اولدهام، جان و موریس، لوئیز. (۱۳۸۵). چهره‌ی جدید شخصیت. ترجمه و تلخیص مهدی قراچه‌داغی، تهران: علمی.
- امامی، نصرالله. (۱۳۷۸). مبانی و روش‌های نقد ادبی. تهران: دیبا.
- پاینده، حسین. (۱۳۸۱). «بیگانه آشنا روان‌کاوی و نقد ادبی». کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۵۹، صص ۲۶-۳۷.
- پروین، لارنس و دیگران. (۱۳۸۱). شخصیت. ترجمه‌ی محمدجعفر جوادی و پروین کدیور، تهران: آبیژ.
- تایسن، لوئیس. (۱۳۸۷). نظریه‌های نقد ادبی معاصر. ترجمه‌ی مازیار حسین‌زاده و دیگران، تهران: نگاه امروز.
- حنیف، محمد. (۱۳۸۹). قابلیت‌های نمایشی شاهنامه. تهران: روش.
- دارابی، جعفر. (۱۳۸۸). نظریه‌های روان‌شناسی شخصیت: رویکردی مقایسه‌ای. تهران: روش.
- دوستخواه، جلیل. (۱۳۵۳). «رستم و سهراب فاجعه‌ی برخورد آرمان و عاطفه». فرهنگ و زندگی. شماره ۲۸، صص ۱۵۹-۱۶۷.
- ذوالفقاری، محسن. (۱۳۸۱). از زهره تا بامداد خمار: شیوه‌های نقد ادبی در ایران (نقد نظری و نقد عملی). اراک: دانشگاه اراک.
- راس، آلن. (۱۳۷۵). روان‌شناسی شخصیت (نظریه‌ها و فرایندها). ترجمه‌ی سیاوش جمالفر، تهران: روان.
- رحیمی، مصطفی. (۱۳۷۶). تراژدی قدرت در شاهنامه. تهران: نیلوفر.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۴). آشنایی با نقد ادبی. تهران: سخن.
- سیاسی، علی‌اکبر. (۱۳۵۶). روان‌شناسی شخصیت. تهران: سیمرغ.
- شاملو، سعید. (۱۳۸۸). مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت. تهران: رشد.
- شعاری‌نژاد، علی‌اکبر. (۱۳۵۴). روان‌شناسی عمومی. تهران: دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران.
- شولتز، دوان‌پی و شولتز، سیدنی ال. (۱۳۸۹). نظریه‌های شخصیت. ترجمه‌ی یحیی سیدمحمدی، تهران: ویراش.

- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۴). حماسه‌سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر.
- صناعی، محمود. (۱۳۴۸). «فردوسی استاد تراژدی». یغما، شماره‌ی ۴، صص ۱۴۹-۱۸۶.
- علیپور، احمد و همکاران. (۱۳۸۶). روان‌شناسی عمومی. تهران: دانشگاه پیام نور.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). شاهنامه. به کوشش سعید حمیدیان، جلد ۱، تهران: قطره.
- فروید، آنا. (۱۳۸۲). من و سازکارهای دفاعی. ترجمه‌ی محمد علی‌خواه، تهران: مرکز.
- قریب، مهدی. (۱۳۶۹). «غم‌نامه‌ی رستم و سهراب». چیستا، شماره‌ی ۷۴ و ۷۵، صص ۴۹۶-۵۱۴.
- کریمی، یوسف. (۱۳۸۴). روان‌شناسی شخصیت. تهران: دانشگاه پیام نور.
- گنجی، حمزه. (۱۳۷۸). روان‌شناسی عمومی. تهران: بعثت.
- محمدی، علی. (۱۳۸۹). مولوی و اسرار خاموشی. تهران: سخن.
- مرتضوی، منوچهر. (۱۳۶۹). فردوسی و شاهنامه. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات ادبی.
- نسفی، عزالدین. (۱۳۸۱). زبده الحقایق. تصحیح حقوق‌وردی ناصری، تهران: طهوری.
- هافمن، کارل و همکاران. (۱۳۷۹). روان‌شناسی عمومی. ترجمه‌ی سیامک نقش‌بندی و دیگران، تهران: ارسباران.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۶۶). «بیگانگی و یگانگی در داستان رستم و سهراب». کیهان فرهنگی، شماره‌ی ۴۴، صص ۲۹-۳۰.
- یونسی، ابراهیم. (۱۳۶۹). هنر داستان‌نویسی. تهران: نگاه.